

بررسی یک نمونه ترجمه

در متن پیش رو، نیم صفحه‌ی نخست ترجمه‌ی کتاب امانوئل کانت، با عنوان فارسی *سنجش خرد ناب* توسط آقای میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی بررسی شده است. از تعداد ۲۲۱ کلمه در همان آغاز کتاب، تعداد ۹۵ غلط بر من آشکار شد. با تشکر از زحمات مترجم.

توضیح: توجه شود که مترجم این متن و طرفداران او معتقد به گونه‌ای مطلقیت این ترجمه بوده‌اند و خود به گونه‌ای به دیگر ترجمه‌ها می‌نگرند که کوچک‌ترین خطایی دال بر بی‌سوادی کامل مترجم و حتی سوءرفتار و بیماری روانی او تلقی می‌شود. لذا در ادامه به همان سیاق ایشان از کوچک‌ترین ایرادی اغماض نشده است و طبعاً ایراداتی که در ادامه می‌آیند، درجات مختلفی دارند و خواننده باید صبورانه تمام ایرادات را بخواند تا از کوچک‌ترین تا فاحش‌ترین و مهلک‌ترین خطاها را ببیند و نپندارد همه‌ی ایرادات فقط ایرادات ریز هستند. توجه شود که تحلیل حاضر فقط از همان نیم صفحه‌ی اول کتاب است و من درون کتاب نگشته‌ام که فقط گلچینی از خطاهای بسیار چشم‌گیر را بیاورم و خود نیز شجاعانه همان بخش را ترجمه کرده‌ام. با این حال، خطاهایی در همین چند خط نخست خواهید دید، چنان شگفت‌آورند که حتی یک مترجم ابتدائی نیز چنین خطاهای نمی‌کند. خطاهای ریز نیز با هم که در نظر گرفته شوند، می‌بینید که مجموع آنها باعث «نامفهومی» جمله شده است که این نگاه اسطوره‌ای و خیالی را به وجود آورده است که لابد ترجمه «سخت» است و خواننده باید سواد و حوصله و دقت داشته باشد! در حالیکه چنین نیست و جملات «سخت» نیستند، بلکه «غلط» ترجمه شده‌اند و این غلط بودن ناشی از مجموع اغلاط ریز است که با هم جمله را نامفهوم کرده‌اند

و گرفتن آنها کار کسی است که اشرافی به پیچیده‌ترین تکنیک‌های ترجمه داشته باشد. برخی از خطاهای ریز را شاید من یا هیچ کسی جدی نگیرد، ولی ایشان جدی می‌گیرند و مدعی‌اند که در این متن نیست، لذا بی‌هیچ تسامحی به رخ ایشان کشیده خواهند شد. همچنین دقت شود که من هیچ کجا مدعی چنین کمالی نبوده، نیستم و نخواهم بود، حتی در ترجمه‌ای که در کانالم از مقدمه‌ی هگل می‌بینید در زیرش نوشته‌ام که ممکن است خطایی داشته باشد اما خوبی و هنر آن ترجمه در انطباق‌اش با لحن فارسی است. حکم کلی من این بوده است که "هیچ ترجمه‌ای مصون از خطا نیست، حتی ترجمه‌ی من" اما این به معنای «نسبیت» نیست و بلکه به معنای «گشودگی» است و به اصطلاح، همان «نزدیک‌تر شدن» است. بنا به همین حکم، ایراد گرفتن از خطاهای ترجمه‌های سابق من، و حتی ترجمه‌های آتی‌ام، اثبات‌کننده اصل ادعای خودم است و به نفع اصل حکم من علیه ایشان است. چراکه نشان می‌دهد کسی که از او ایراد گرفته می‌شود خودش می‌تواند به عددی نجومی از ترجمه‌ی اسطوره‌ای این جریان و بت اعظم ایشان در همان کلمات نخست، ایراد بگیرد (اعم از ایرادتی به سبک ایشان و یا ایراداتی کاملاً عیان)، پس نفس این بازی مهمل است و این گفتمان یک گفتمان خطرناک است که باید کنار برود. مطلوب من از آغاز، پایان دادن به این گفتمان تفاخر بود، حتی نه به دلایل اخلاقی، بلکه اساساً به دلیلی فلسفی. زیرا زبان فلسفه را بر خود فلسفه تقدم داده و یک وضع پلیسی را ایجاد کرده که طی آن کسانی که فقط زبان می‌دانند، بی‌نیاز به خود فلسفه اهل فلسفه را تخریب کرده و با ظاهری موجه حکم اخلاقی و روانشناختی حتی درباره‌ی شخصیت مترجم بدهند آنهم با پنهان شدن پشت اسامی مستعار که چیست در جهان تفکر، شنیع‌تر از این؟ حکم من این است که «تفکر، تفکر است و نه ترجمه یا هر چیزی دیگر». زبان ترجمه‌ای، نمی‌تواند جای اندیشه را بگیرد و مترجم، اندیشمند نیست. آقای ادیب‌ستانی در محتوای فکری آثاری که ترجمه کرده است، هیچ شرح یا نقد یا هم‌اندیشی‌ای با مولف ندارد. او ترجمه‌ای کرده و سکوتی و نتیجه‌ی این امر شکل‌گیری یک معبد تقدس دوکسای گفتگوستیز و مرجعیت و حواله بوده است که این دشمن دیرین تفلسف بوده است. پس او متفکر نیست و واقعیت مهم این است که مجموع ایرادهای زیر به شما نشان خواهد داد تا متفکر نباشی، مترجم هم نیستی.

نکته‌ی بعدی اینکه مسئله‌ی زبان برای من این نیست که کسی را به سمت ساده‌سازی و بی‌دقتی رهنمون شوم. می‌گویم دقت بیشتر و بیشتر، در مسیر گفتگوی محترمانه، مسئولانه و بی‌ریا حاصل می‌شود و تکمیل دارد، اما کمال ندارد. زبان فاخر نیز، در مقام خود، ارزشمندی است؛ چنانکه ترجمه‌های مثلاً تلماک از آقای کزازی یا مسائل اساسی پدیدارشناسی از آقای ضیاءشهابی در مسیر و منطق درونی‌شان خوب پیش رفته‌اند. لیک حتی آنجاها نیز نباید نفس زبان خودبنیاد شود.

امید است که بر مخاطب روشن شود که هدف، تخریب شخص نیست، بلکه تخریب گفتمان و جریانی ضد فلسفی و مخرب است. این نمونه، چونان مثال اعلاّی این گفتمان بود، از بالا دیگر در ذهن هر مخاطبی کل این گفتمان را می‌سوزاند. لذا به دشت فراخ گفت و شنود باز خواهیم گشت و مخاطب می‌تواند حتی ترجمه‌ای را هم نقد کند که من ضمن گرفتن ۹۵ غلط از مترجم از فقرات حاضر انجام داده‌ام و از آن نیز ایراد بگیرد و نظرش و دلیل‌اش را بگوید. و من نیز به هیچ روی مدعی نیستم که حتی این ترجمه‌ی من نیز کمال مطلق است و ممکن است چندین ایراد داشته باشد یا حتی کسی بگوید فلان ایرادات در این ترجمه به این دلایل صادق نیستند. اما کسی که بخواهد مثلاً با رد یک ایراد بگوید پس همه‌ی ایرادات غلط‌اند، مثال‌اش شبیه تیم فوتبال شهر ماست که یازده-هیچ باخته بودند و مربی رفت روی گل نهم اعتراض داد! اینجا بحث مثال نقض نیست، چون عکس آن، مثال نقض مدعای مطروحه است. حتی یک غلط نیز درست باشد ابطال اصل ادعای ایشان است، چه برسد به نزدیک به یکصد غلط در همان خطوط نخست و فقط در ۲۲۱ کلمه که دست کم راجع به تعداد وسیعی از آنها اجماع کامل عقلا و اهل فن ایجاد خواهد شد و این نرخ ضرب در کل کتاب شود، رقمی که به دست خواهد آمد را باید در اختریف‌یزیک محاسبه کرد. این مشخص می‌کند چه جریانی در کار بوده و چه مسیری غلطی را در پیش گرفته‌اند. پس من ابداً مشکل شخصی با کسی نداشته‌ام.

علی نجات غلامی

Die menschliche Vernunft hat das besondere Schicksal in einer Gattung ihrer Erkenntnisse: daß sie durch Fragen belästigt wird, die sie nicht abweisen kann; denn sie sind ihr durch die Natur der Vernunft selbst aufgegeben, die sie aber auch nicht beantworten kann; denn sie übersteigen alles Vermögen der menschlichen Vernunft.

In diese Verlegenheit gerät sie ohne ihre Schuld. Sie fängt von Grundsätzen an, deren Gebrauch im Laufe der Erfahrung unvermeidlich und zugleich durch diese hinreichend bewährt ist. Mit diesem steigt sie (wie es auch ihre Natur mit sich bringt) immer höher, zu entfernteren Bedingungen. Da sie aber gewahr wird, daß auf diese Art ihr Geschäft jederzeit unvollendet bleiben müsse, weil die Fragen niemals aufhören, so sieht sie sich genötigt, zu Grundsätzen ihre Zuflucht zu nehmen, die allen möglichen Erfahrungsgebrauch überschreiten und gleichwohl so unverdächtig scheinen, daß auch die gemeine Menschenvernunft damit im Einverständnis steht. Dadurch aber stürzt sie sich in Dunkelheit und Widersprüche, aus welchen sie zwar abnehmen kann, daß irgendwo verborgene Irrtümer zum Grunde liegen müssen, die sie aber nicht entdecken kann, weil die Grundsätze, deren sie sich bedient, da sie über die Grenze aller Erfahrung hinausgehen, keinen Probierstein der Erfahrung mehr anerkennen. Der Kampfplatz dieser endlosen Streitigkeiten heißt nun Metaphysik.

خرد آدمی در رده‌ای از شناخت‌های خویش دارای این سرنوشت ویژه است که پرسش‌هایی سربار آن می‌شوند که آنها را نمی‌تواند کنار زند، زیرا این پرسش‌ها بوسیله‌ی خود طبیعت خرد در برابر خرد نهاده می‌شوند؛ ولی این خرد این پرسش‌ها را پاسخ نیز نمی‌تواند بگوید، زیرا این پرسش‌ها از سراسر توانایی‌ی خرد آدمی فراتر می‌روند.

خرد بی‌ازگناه خود در این وضع آشفته گرفتار می‌شود: او از آغازه‌هایی شروع می‌کند که کاربردشان در جریان تجربه پرهیزناپذیر است، و هم‌هنگام این کاربرد بوسیله‌ی تجربه به‌سانی رسا تضمین شده است. خرد با این آغازها (چونانکه طبیعت خود او ایجاب می‌کند) همواره بالاتر، به سوی شرط‌های دورتر می‌رود. ولی وقتی متوجه می‌گردد که بدین شیوه کارش همواره باید ناسرانجام بماند، - چون پرسش‌ها هرگز قطع نمی‌شوند، - آنگاه خود را ملزم می‌بیند به آغازه‌هایی پناه ببرد که از همه‌ی کاربردهای توانستنی‌ی [= ممکن = امکان‌پذیر] تجربه تَرامی‌گذرند، و با اینهمه، چنان نامشکوک‌کننده می‌نمایند که حتّاً خرد عادی‌ی آدمی با آنها در توافق است. ولی خرد از این راه به درون تاریکی و آخشِیج‌گویی‌ها سقوط می‌کند، و هرآینه می‌تواند از آنها نتیجه بگیرد که می‌باید در جایی خطاهای پنهانی در بن قرار داشته باشند، هرچند که او نمی‌تواند این خطاها را کشف کند؛ زیرا آغازه‌هایی که بکار می‌گیرد، چون از مرز سراسر تجربه برون می‌روند، دیگر محک تجربه برنمی‌شناسند. اکنون، رزمگاه این جدلهای پایان‌ناپذیر، متاگیتیک نامیده می‌شود.

ترجمه‌ی غلامی:

عقل^۱ انسان^۲ در قسمی^۳ از شناخت‌هایش^۴ این^۵ تقدیر غریب^۶ را^۷ دارد^۸؛ اینکه^۹ پرسش‌هایی مزاحم‌اش^{۱۰} می‌شوند که نمی‌تواند [آنها را]^{۱۱} رفع کند^{۱۲}؛ زیرا آنها^{۱۳} را^{۱۴} طبع^{۱۵} خود^{۱۶} عقل بدو^{۱۷} تسلیم کرده است^{۱۸}، اما او از پاسخ [دادن‌شان^{۱۹}] هم^{۲۰} ناتوان است^{۲۱}؛ چون آنها^{۲۲} از همه‌ی^{۲۳} قوای^{۲۴} عقل انسان فراتر می‌روند.^{۲۵}

۱ - در زبان فارسی «خرد» معنایی دال بر حکمت، خاصه بعد از پارسی خراسانی دارد. این در فارسی ما، بیشتر معادل کلمه‌ای همچون «wisdom» است تا معنایی که کانت برای «Vernunft» قائل است که به معنای قوه یا عمل «دلیل‌آوری» و پاسخگویی «چرایی‌ها» است؛ مشخص است که این امر به هیچ روی در کلمه «خرد» مندرج نیست که بیشتر ناظر به دوراندیشی حکیمانه است و شدیداً این را به ذهن خواننده متبادر می‌کند. لذا بنا بر هم سنت و هم ارتجال کلمه در تاریخ بیان علمی خودمان، «عقل» رساتر و معنادارتر است و حاوی آن معناست.

۲ - «آدم» با بار ادبی-آئینی‌اش در هیچ متن فلسفی و علمی‌ای نمی‌تواند معادل «menschlich» باشد، اصرار بر کلمه‌ی قدیمی باشد واژه «مردم» همان‌طور که شیخ به کار برده است بهتر است تا «آدمی». اما واژه‌ی «مردم» امروزه دیگر اسم مفرد نیست و معنای جمع دارد. پس انسان کلمه‌ای کاملاً مناسب و علمی است.

۳ - هیچ دلیلی ندارد ضمیر متصل، منفصل ترجمه شود. مگر فارسی چه مشکلی دارد؟ آوردن کلمه‌ی بسیار معنادار و مستقل «خویش» که برای اصطلاح مهم‌تری باید ذخیره و اشغال شود - و اصلاً معادل لفظی «Dich selbst» است - نه تنها روانی متن را به هم می‌زند، بلکه موجب تبادر غلط هم می‌شود. «آش» برای «ihrer» کافی است که بی‌دلیل حشو در جمله نیاید. باید اقتصاد کلمات را رعایت کرد. هر کلمه‌ی اضافی‌ای در یک متن مرجع می‌تواند بعدها محقق‌ی را به اشتباه بیاندازد.

۴ - «رده»، کلمه‌ای بی‌ربط برای «Gattung» است. معنای ساده‌ی «نوع» «قسم»، «سنخ» معانی روشن‌ترند و و بنا به آهنگ جمله مقتضی‌تر. ما مثلاً نمی‌گوییم «این بر چند رده است؟» ولی می‌گوییم «این بر چند قسم و چند نوع و حتی بر چند دسته است؟»، چنانکه گایر هم می‌بینیم که کلمه «species» را به کار برده که کاملاً متناسب با کلمه و سیاق کاربردش در اینجا است.

۵ - مترجم کارکرد ظریف «das» را در اینجا متوجه نشده است، درست است که به معنای «این» باید ترجمه شود، اما «این» شدیدی برای تعریف کامل آنچه است که در ادامه می‌آید، لذا با عدم توجه به این معنا نتوانسته است که نقش دو نقطه را در ادامه بفهمد و آن را حذف کرده است! این حذف همان‌طور که می‌بینیم سرسلسله‌ی چند خطای پی در پی در ترجمه شده است. کانت دارد می‌گوید عقل انسان دارای این تقدیر غریب است: یعنی فلان و فلان و فلان. جمله‌ی بعد توضیح آن است. پس دو نقطه نباید حذف می‌شد و فقط صوری نبود که بتواند حذف شود و به جای آن «که» موصولی بیاید. حال در ادامه با نمونه‌های روشن‌تر خواهیم دید که این دلالت بر تقلید مترجم، از مترجم انگلیسی، پل گایر، دارد!

^۶ - «سرنوشت ویژه» معنای جمله‌ای ساده را دور از ذهن کرده است. "ویژه" باری مثبت دارد و به معنای امر خاص و منحصر به فرد است. مترجم فریب معنای اول دیکشنری را خورده است و لحن جمله را درک نکرده است. این کلمه‌ی «*besondere*» به سادگی به معنای «غریب» است. حتی خود کلمه سرنوشت هم بهتر است تقدیر گذاشته شود چون بیشتر با لحن و مفاد جمله همخوانی دارد، اگر واقعاً دغدغه‌ی فارسی‌سازی نداشته باشیم؛ چون در ترجمه می‌بینیم که مترجم چنین دغدغه‌ای ندارد که بگوید به هر حال فارسی‌اش بهتر است.

^۷ - فعل جمله یک «*hat*» ساده است با یک «را» جمله کاملاً روان می‌شد. بنگرید به پی‌نوشت بعدی.
^۸ آوردن دو کلمه‌ی «دارای ... است» برای «*hat*» بسیار اشتباه است، زیرا «دارای» بار معنایی خاص را دارد و خواننده ممکن است تصور کند که اینجا کلمه‌ای دال بر مثلاً مالکیت در کار بوده است. چنین نکات ظاهراً ریزی در ترجمه متون فلسفی مرجع ابداً ریز نیستند، زیرا هم در تحقیق جدی، محقق با تک تک این کلمات کار دارد و هم جمع این نکات ریز است که معنای اصلی جمله را روشن می‌کند.

^۹ - همان‌طور که گفتیم مترجم در اینجا چون لحن جمله را خاصه با عدم درک کارکرد «*das*» درک نکرده است، از سیاق ترجمه انگلیسی‌گایر استفاده کرده است. این نشانه و چند نشانه‌ی دیگر در ادامه نشان می‌دهند که مترجم محور ترجمه‌اش، ترجمه انگلیسی بوده است. یعنی معنا و لحن جملاتی را از طریق ترجمه انگلیسی دریافته است و بعد با آلمانی چک کرده است. این را من مشکل نمی‌دانم، اما خلاف مدعای مترجم و گفتمانی است که حاصل آورده است. پس یک ایراد بی‌نهایت جدی است. توجه شود که مهم نیست شما آلمانی بدانید یا نه. متن فلسفی حکایت دیگری دارد و پی بردن به معنای اولیه‌ی جمله مهم است که با تکیه بر کدام زبان بوده است. اینجا معنای اولیه‌ی جملات از دل متن انگلیسی استخراج شده‌اند.

^{۱۰} - به دلیل حذف علامت «*:*» مترجم از موصول «که» استفاده کرده است حال آنکه جمله با آن علامت «*:*» در آلمانی یک تأکید زیبا و رسا را ایجاد کرده بود که برای فهم معنای این بند بسیار حیاتی است و همان‌طور که خواهیم دید اتفاق مرگباری که در دو جمله‌ی اول پاراگراف بعدی افتاده است از همینجا سرچشمه گرفته است. حال چون مسئله تعریف پس از دو نقطه است، «*daß*» همان کار «*that is*» انگلیسی را می‌کند که به معنای «اینکه» یا حتی دقیق‌تر «یعنی اینکه» است. پس برای تعریف عبارت بعدی است نه وصل. حرف وصل "که"، برای کارکرد تعریف، بسیار بسیار ضعیف و دور از ذهن عمل می‌کند. در ترجمه‌ی گایر یک *is* بنابه

اختیارات زبان انگلیسی حذف معنوی شده است، یعنی اینطور است: *that [is] it is....*

^{۱۱} - با توجه به معنی کلمه و نیز آهنگ و معنای جمله کاملاً مشخص است که معنای روشن «مزاحم» برای کلمه‌ی «*belästigt*» بسیار زبیده‌تر است.

^{۱۲} - اصل جمله چون مجهول است ضمیر مفعولی ندارند. ترجمه‌ی تحت‌اللفظی این است «او، به زحمت افتاده می‌شود با پرسش‌هایی». اما به فارسی مجازیم اینجا ضمیر را بیاوریم. لیکن ضمیر متصل «آش» باید باشد نه

ضمیر منفصل «آن». چون مرجع ضمیر «عقل انسان» است. و همان‌طور که در ادامه می‌بینید خود مترجم نیز از ضمیر منفصل «او» برایش استفاده کرده است. «آن» برای اشیاء است. حال نکته‌ی مهم اینجاست که مترجم نه تنها محور ترجمه‌اش ترجمه‌ی گایر بوده است، بلکه حتی ترجمه‌ی گایر را هم اشتباه فهمیده است. زیرا در «that it is» که گایر آورده است «it» از یک سو ضمیر فاعلی منفصل برای «عقل انسان» است - چون او حال تصمیم گرفته که عقل انسان را شیء بفهمد تا شخص و از «she» استفاده نکند. از سوی دیگر، حتی اگر این تصمیم را هم نگرفته باشد، «it» در آغاز جمله‌ی تعریفی که با *that [is] it is* شروع می‌شود نقشی تأکیدی-تزیینی هم دارد و مجاز بود بیاید. اما مترجم ضمیر فاعلی را مفعولی کرده و برای مرجعی به کار گرفته که در ادامه برایش از «او» استفاده کرده است. و این نشان می‌دهد که دنباله‌رو مترجم انگلیسی بوده و خوب در نیافته چه اتفاقی در فرایند ترجمه افتاده است.

۱۳ - این ضمیر مفعولی نیز در اصل جمله‌ی آلمانی نیست. نیازی هم نیست بیاید، چون جمله بدون آن هم قابل فهم است. اگر هم بخواهیم برای تأکیدی بیاید باید میان [] بیاید که مشخص شود اضافه شده است.

۱۴ - «کنار بزند» برای «abweisen» در صورت ترجمه‌ی درست آهنگ و معنای جمله و کلمه‌ی هم‌پیوندش رسا نیست. معادل شدیدتری دال بر «رفع مزاحمت» می‌خواهد که معنای جمله روشن شود. باید شدیداً مراقب کلماتی در جمله بود که در فارسی با هم خوانده و فهم می‌شوند تا گرت‌برداری پیش نیاید. مزاحمت را رفع می‌کنند، کنار نمی‌زنند.

۱۵ - از خطاهای وحشتناک این ترجمه مدیریت غلط و شدیداً ملال‌انگیز ضمائر است. نیازی نیست که همه‌جا به جای ضمیر، خود کلمه آورده شود، آنهم وقتی که حداقل دو فاصله‌ی ضمیری با خود کلمه وجود نداشته باشد و یا دلیل روشنی برای جلوگیری از خلط ضمیر در کار نباشد. برای ترتیب ضمائر در جملات پی در پی یک فرمول ساده وجود دارد: «فلانی... او ... وی ... فلانی». مثال درست: «علی... رفت. [، یا؛] او ... آمد. [، یا؛] و وی... برگشت. [، یا؛] علی ... رسید». این قاعده‌ی ساده در این ترجمه اصلاً رعایت نشده است. و از دلایل فهم‌ناپذیر بودن متن فقط به کار بردن واژگان غریب نیست، بلکه غلط بودن ترجمه، عدم تناسب معادلات و عدم یکدستی و بویژه این مدیریت غلط ضمائر است.

۱۶ - خطای مهلک این ترجمه، ترجمه‌ی بی‌دلیل جمله به مجهول و آنهم استفاده از لفظ غلط و گرت‌بردارانه‌ی «بوسیله» در آن است. اگر مجهول هم ترجمه کنیم باید «با» بگذاریم نه «بوسیله‌ی». اما به‌سادگی می‌توان جمله را معلوم و فارسی کرد و از «را» استفاده کرد.

۱۷ - واژه‌ی «طبیعت» بسیار رهن است. در متون فلسفی باید مراقب باشیم همه‌جا با جای «Natur» از «طبیعت» استفاده نکنیم، چون به‌ویژه در دوران مدرن، اصطلاح مشخصی در دل نگاه پوزیتیویستی دال بر بخش ملموس جهان شده است. فلسفه، به معنای ارسطویی کلمه وفادار است که باید «طبع» گذاشت نه «طبیعت». زیرا یکی از دلالات «فیزیس» است که همان‌طور که خواهیم دید چون مترجم کلمه‌ی «طبیعت» را

اینجا مصرف کرده است، برای خود کلمه‌ی «فیزیس» در عبارت «متافیزیک» از کلمه‌ی رهن و نابجای «گیتی» استفاده کرده که به معنای «کاسموس» است (رجوع شود به پی‌نوشتی در اواخر ذیل واژه‌ی متاگیتیک). حال ترجمه «Natur» خاصه در متن کسی مانند کانت به «طبیعت» و می‌تواند باعث سوء فهم شدید شود. اینجا حتی از «ماهیت» استفاده شود دست کم بهتر از «طبیعت» است. صدالبته «طبع» بهتر است و حالا که جمله را با «طبع» می‌خوانید، می‌بینید چقدر خوش‌خوان و قابل فهم است.

۱۸ - خطای فاحشی است. عبارت «die Natur der Vernunft selbst» ترتیب اضافات‌اش «خود طبیعت خرد» نیست بلکه «طبیعتِ خود خرد» باید می‌بود. لذا حتی ترتیب اضافات نیز غلط است.

۱۹ - تکرار بسیار بد و زننده و ممل اسم به جای ضمیر بلافاصله بعد از خود اسم.

۲۰ - «در برابر ... نهاده می‌شوند» برای «aufgeben» بسیار نامربوط و مبهم کننده است. معادل روشن آن «تسلیم کردن» است. گایر کمی کلمه را با شرح ترجمه کرده است «are given to it as problems» [بدان به مثابه مسئله داده شده‌اند].

۲۱ - آوردن عبارت «این پرسش‌ها» به‌ازای چه چیزی در جمله؟! اگر احساس کنیم که خواننده درک نمی‌کند ضمیر متصل «شان» را در کنار «دادن» به صورت «دادن‌شان» درون علامت [] می‌افزاییم.

۲۲ - «هم» با «نیز» فرق ریزی دارد که اینجا برجسته است. «auch» که گایر معادل انگلیسی «also» گذاشته است، در اینجا بیشتر به معنی «too» است. این کلمه در حاق خود علاوه بر معنی «نیز» معنی «حتی» را هم اینجا می‌رساند. که ما این را با حرف «هم»، در فارسی انجام می‌دهیم. حرف «نیز» معنایی از «بعلاوه» را در حاق خود دارد و اینجا حرف «نیز» بیاوریم، انگار کاری دیگری هم علاوه بر این کار هم بوده! در حالیکه مراد جمله این نیست.

۲۳ - اقتصاد کلمات باید رعایت شود. اینجا «بگوید» اضافی است چون «beantworten» اینجا اصلاً فعل نیست و به معنای ساده‌ی «پاسخ» است.

۲۴ - تکرار عبارت به جای ضمیر لازم نیست.

۲۵ - «alles» به معنای همه و همه چیز است، «سراسر» کلمه‌ای است که برای واژه‌ای دیگر اشغال شده است. یکی از بدترین خطاها در ترجمه استفاده از «کلمات اشغال‌شده» خاصه برای اصطلاحات مهم‌تر برای کلماتی دیگر خاصه کلمات عمومی‌تر است. «اشغال‌شدن» را تاریخمندی زبان عمومی و سنت علمی در دل آن زبان عمومی، تعیین می‌کند. و حتی اگر در سنت هم مصداقی نباشد، اشغال شدن را «افق ارجاعات»، «دایره‌ی مشتقات»، «میدان مترادف‌ها» و مهم‌تر از همه «حوزه‌ی متضادها» و امثالهم مشخص می‌کند و یک «تقریب بینا‌زبانی» ایجاد می‌شود که ایجاب می‌کند که کدام کلمه برای کدام کلمه اشغال شود.

۲۶ - لفظِ «همه» که برای «alles» که در فارسی ترجمه می‌شود، کلمه‌ی بعدی را جمع می‌بندد که این مشخص است که معنای جمله را نیز روشن‌تر می‌کند.

۲۷ - کلمه‌ی «Vermögen» در متن به صورت یک‌دست ترجمه نشده است. آخر کتاب را بنگرید به راحتی با چند کلمه که قرینه‌ی مشخصی ندارند، در سرتاسر متن به دلخواه معادل‌گذاری شده‌اند. به‌ویژه که مترجم از همین ریشه‌ی «توان» کلمه‌ی دیگری هم ساخته است، یعنی «توانستی» که معادلِ کلمه بی‌نهایت کلیدی «möglichen» یعنی «امکان» گذاشته است و این به راحتی سبب خلط دو مفهوم می‌شود.

او^{۲۸}، بیگناه^{۳۰}، گرفتار این خجالت^{۳۲} می‌شود.^{۳۳} وی^{۳۴} ۳۵ وی^{۳۶} با اصولی^{۳۷} می‌آغازد^{۳۸} ۳۹ که استفاده‌ی شان^{۴۰} در مسیر^{۴۱} تجربه اجتناب‌ناپذیر است^{۴۲} و در عین حال^{۴۳} ۴۴ [چنین استفاده‌ای]^{۴۵} ۴۶ به نحو کافی^{۴۷} با این [مسیر

۲۸ - ضمیر، دلیل نداشته اسم شود. چون جمله کلیت‌اش همان‌طور که خواهیم دید به جمله‌ی قبل ارجاع دارد و با تبدیل ضمیر به اسم این ربط به جملات قبلی از دست رفته است و خطاهای مهلکی که در ادامه خواهیم دید که حتی به غلط ترجمه‌شدن جمله در معنای اولیه‌اش ختم شده‌اند، از همینجا سرچشمه گرفته‌اند.

۲۹ - اگر قرار بوده اسم شود باید کامل می‌آمد یعنی «خرد آدمی» را می‌آورد نه صرفاً «خرد» زیرا ضمیر به همه‌ی آن اشاره دارد.

۳۰ - اینجا از جاهایی است که مترجم می‌تواند ضمیر «ihre» را حذف کند و نیازی به آن نیست چون کلمه و جایگاه قرار گرفتن کلمه در جمله آن کار را انجام می‌دهد چون بگوییم «عقل انسان، بی‌گناه‌اش...» حشو است و آوردن «خود» نیز مانند «خویش» همان‌طور که دیدیم درست نیست، چون «خود» که یادآور «self» است، برای کلمه‌ای دیگر اشغال شده است و ضمیر منفصل را به جای ضمیر متصل نباید آورد. مترجم با این کار عبارت بسیار ثقیل «بی از گناه خود» را درست کرده است که اصلاً ضرورتی نداشته است و بسیار آزاردهنده است و لحنی ناگهان ادبی به ترجمه‌ای داده که سیاق‌اش این نیست و نجسب نیز هست.

۳۱ - عبارت «بی از گناه خود» کاملاً معلوم است که ترجمه‌ی عبارت «no fault of its own» از سوی گایر است و بنابراین برخلاف مدعا، کاملاً روشن است که متن گایر محور ترجمه بوده است. ادعایی که حتی به خود مفتخر است که مترجم یکی دو غلط از گایر هم گرفته است! و این دال بر ادعای توهمی ناتوانی زبان انگلیسی از انتقال متن آلمانی می‌دانند! و چنانکه دیدید و می‌بینید من هم در ترجمه‌ی چند لفظ حتی در این عبارت بر گایر هم می‌توانم خرده بگیرم اما این به معنی ضعف زبان انگلیسی و قوت زبان آلمانی به طور نوعی نیست، بلکه ناظر به دقت مترجم است و بس.

۳۲ - کلمه‌ی «Verlegenheit»، بی‌دلیل به دو کلمه «وضع آشفته» ترجمه شده است که ناظر به معادل گایر، یعنی «perplexity» است که نشانه‌ی روشنی بر تقلید از متن انگلیسی است. چرا؟ چون این کلمه در انگلیسی چند دلالت دارد مانند «حیرت»، «سرگشتگی»، «آشفته‌گی» و غیره. مجموع اینها معنایی که «Verlegenheit» دارد را نیز برای انگلیسی‌زبان می‌رساند اما چون مترجم فارسی، تقلید کرده است، اصل معنای این «perplexity» را «وضع آشفته» فهمیده است، در حالیکه معنای آن چیزی همچون «embarrassment» به انگلیسی است که به معنی «خجالت» و «شرمندگی» است و به تبع این معنا، دال بر حیرانی و سرگشتگی و آشفته‌گی و پریشانی است. لذا مترجم دچار خطایی اساسی شده است که فکر کرده است که مولف دارد درباره یک «وضعیت» آشفته حرف می‌زند که عقل انسان در آن افتاده است، درحالیکه او از حال گرفتار او حرف می‌زند. به همین دلیل همان‌طور که خواهیم دید متوجه نشده است، کدام وضع را دارد می‌گوید و فکر کرده است که وضعی است که در ادامه می‌خواهد از آن سخن بگوید! در حالیکه از حالی دارد سخن می‌گوید که

در بالا توضیح داد. به همین دلیل برخلاف سیاق متن آلمانی «دو نقطه» جلو جمله گذاشته است! و فکر کرده است که جمله‌ی بعدی توضیح است! و واقعاً جمله بی معنی و کاذب شده است. قاعده‌ای که در جمله نخست بود و رعایت نکرد را در اینجا به متن تحمیل کرده است.

۳۳ - اینجا علامت دو نقطه در متن آلمانی نیست و در انگلیسی هم نیست که همان‌طور که گفتیم نشانی از نگرفتن هم معنا و هم ساختار جمله است.

۳۴ - همان‌طور که گفتیم علامت دو نقطه باعث خطایی مهلک شده است که در واقع توگویی آنچه بعد از دو نقطه می‌آید توضیح عبارت «این وضع آشفته» است، در حالیکه اصلاً این‌طور نیست.

۳۵ - اینجا یک خطای بسیار اساسی رخ داده است که هم بر عدم درک اهمیت جملات قبل اثر گذارده و هم جمله‌ی بعد را بی‌معنا کرده است. نظر به توضیح قبلی ضمیر «این» در عبارت «این وضع آشفته» - که من «این خجالت» ترجمه کرده‌ام - به جملات قبلی اشاره دارد نه به جمله‌ی بعدی که چون مترجم این نکته را اشتباه فهم کرده، این جمله و جمله‌ی بعدی را کاملاً غلط ترجمه کرده است. وضع آشفته یا خجالت، ناشی از پرسش‌های پاسخ‌ناپذیر است که در بالا گفت، نه آنچه در جمله‌ی بعدی گفته است که اصلاً روشن نیست یعنی چه و نه تنها کلیت جمله غلط شده بلکه کاملاً نامفهوم است. لذا همان‌طور که گفتیم این ترجمه فهم‌ناپذیری‌اش به دلیل سختی نیست بلکه غلط است.

۳۶ - طبق قاعده‌ای که گفتیم قبلاً ضمیر «او» آمد، الان ضمیر «وی» می‌شود.

۳۷ - کلمه‌ی «Grundsätzen» کلمه‌ای است عام که دال بر «اصول» «ماکسیم‌ها»، «اگزیوم‌ها»، «تئورم‌ها» و غیره است. لذا از آن سنخ کلمات است که جای هر یک از اینها می‌نشیند، خود کانت کاملاً آن را به جای «Prinzip» به کار برده است و همان‌طور که گایر به‌درستی «principle» گذاشته است، ما نیز باید «اصل» بگذاریم. چراکه قرن‌هاست که این کلمه در فنی‌ترین متون به معنای «اصل» است. چندین مفهوم کلان در فلسفه وجود دارند که می‌توانند این کلمه‌ی آغاز و مشتقاتش مانند آغاز و آغازیدن و غیره را اشغال کنند. به کار بردن «آغاز» برای «Grundsätzen» واقعاً کار عجیبی است. حال خیلی هم وسواس داشته باشیم که حتماً باید کلمه‌ای برای آن بسازیم ارکانش را جدا می‌کنیم و یک کلمه‌ی فارسی با آنها می‌سازیم. واژه بسیار کلیدی «Grunde» در لسان فلسفی آلمانی در کلماتی به کار می‌رود که معنی «بستر» یا «زمینه» را می‌دهند. در لسان روزمره‌ی آلمانی نیز معادلی عمومی برای همان کلمه‌ی معروف «reason» یعنی «دلیل» است. و «Satz» نیز همان «set» است، حال می‌توان فکر کرد و ناظر به این دلالات کلمه‌ای ساخت. ولی هرچه بسازیم «آغاز» نمی‌شود.

۳۸ - «از آغازهایی شروع می‌کند» حشو بسیار زننده‌ای دارد.

۳۹ - وقتی خود کلمه را می‌توان به صورت فعلی درآورد، نیازی نیست که فعل ترکیبی بسازیم. لذا «می‌آغازد» کافی است «آغاز می‌کند» لازم نیست.

- ۴۰ - لفظ «کاربرد» که لفظی اشغال شده و یا اشغال شدنی است، در اینجا معادل مناسبی برای «Gebrauch» نیست تبادر غلط ایجاد می کند، خاصه وقتی که ما «استفاده» را داریم و جمله را نیز بسیار رساتر می کند.
- ۴۱ - مترجم اینجا کلمه‌ی «Laufe» را «جریان» فهمیده و متوجه نشده است که «مسیر» است.
- ۴۲ - تلاشی عجیب در این ترجمه برای کلماتی که معنا را دیرپاب‌تر کنند وجود دارد. «پرهیزناپذیر»، دیرپاب‌تر است و چه بسا در خودش دلالتی نامطلوب برای این جمله را مستتر دارد. مراد از کلمه‌ی «unvermeidlich» در اینجا به معنای «ناگزیر» و «لاجرم» و «حتمی» و این چیزهاست. اگر دو ترجمه را چند بار با دقت نگاه کنید، می بیند واقعاً آوردن پرهیزناپذیر یک لنگی می زند و معنا خوب به چنگ نمی آید.
- ۴۳ - برای «zugleich» معادل «همه‌نگام» نارساست. همه‌نگام برای کلمه‌ی دیگری اشغال شده است و به معنای همزمان است. این به انگلیسی یعنی «at the same time» که به معنی «در عین حال» است. حتی بگوییم «همزمان» باز هم معنی جمله خوب و رسا در نمی آید، چه برسد به همه‌نگام!
- ۴۴ - لفظ «بوسیله» غلط ویراستاری است.
- ۴۵ - در متن آلمانی، کلمه یا ضمیری برای «کاربرد» نیامده است و عبارت «این کاربرد» در جمله حشو است. لذا نمی تواند جزو جمله باشد و جهت روشن کردن بیشتر جمله برای خواننده اگر هم بیاید باید درون علامت [] باشد.
- ۴۶ - چون خود جمله «این» دارد درون علامت [] باید «چنین» بگذاریم تا مکرر نشود. مترجم «این» اصلی را همان‌طور که خواهیم دید اصلاً ترجمه نکرده است و به جایش «بوسیله‌ی تجربه» گذاشته است که غلط است.
- ۴۷ - واژه‌ی «hinreichend» به جای معنای روشن‌اش، «به نحو کافی»، به اشتباه به «به سانی رسا» ترجمه شده است که سبب شده جمله کاملاً غلط شود و اصلاً معنی‌ای برای خواننده قابل درک نباشد. علت این امر این است که مترجم متن را در آغاز نظر به متن انگلیسی ترجمه کرده است و کلمه‌ی بعدی یعنی «bewährt» را نظر به متن انگلیسی، همان‌طور که خواهیم دید به اشتباه به «تضمین» ترجمه کرده و آنگاه نتوانسته بفهمد «به نحو کافی» اینجا چه معنی می دهد و به دلخواه واژه‌ی «به سانی رسا» را ابداع کرده است.

تجربه^{۴۸} قابل اتکاء^{۴۹} شده است. عقل انسان^{۵۰}، با این مسیر تجربه^{۵۱}، همواره به سوی نسبت‌های^{۵۲} دورتر بالا می‌رود (همان‌طور که اقتضای طبیعت‌اش نیز این است^{۵۳}). لیک از آنجا که^{۵۴} پی می‌برد^{۵۵} که بدین شیوه

۴۸ - «بوسیله تجربه» در متن نیست و حشو است. به جای «diese» آمده است که حتماً باید خودش بیاید و برای روشن‌تر شدن مرجع‌اش، بعد از آن درون علامتِ []، عبارت «مسیر تجربه» را می‌آوریم که ناظر به آن است.

۴۹ - مرجع «diese» یعنی «این»، «تجربه» نیست، بلکه «مسیر تجربه» است. این برای فهم جملات بعدی نیز بی‌نهایت مهم است. این خطا واقعاً عجیب است. این ضمیر اشاری در جمله‌ی بعدی به شکل «diesem» تکرار می‌شود که مترجم به تقلید، خطای عجیبِ گایر را تکرار کرده است و مرجع آن را «آغازها» گرفته است! که در ادامه، توضیح را خواهد دید.

۵۰ - اینجا برای کلمه‌ی «bewährt» معادل «تضمین» معنی نمی‌دهد. مترجم چون جمله را اصلاً نفهمیده چیزی را تحت‌اللفظی با تقلید از ترجمه‌ی انگلیسی ترجمه کرده است. ترجمه‌ی انگلیسی معادل کم و بیش دورتر «warranted» است (که بر گایر هم خرده باید گرفت، چون اینجا به معنای «reliable» و امثال آن است). حال مترجم فارسی متوجه نشده است که گایر معنایی ضمنی از این واژه را مد نظر داشته تا معنای اصلی‌اش را و به تقلید از او در فارسی معنای اصلی را گرفته و کلاً معنا از کف رفته است.

۵۱ - به جای ضمیر «Sie» باید هر دو کلمه «عقل انسان» بیایند نه فقط «عقل» با به بیان مترجم «خرد».

۵۲ - این خطای اصلی این جملات است. مرجع ضمیر اشاری «diesem» عبارت «Laufe der Erfahrung» است نه کلمه‌ی «Grundsätzen». پل گایر در اینجا اشتباه کرده و مترجم فارسی نیز اشتباه او را دنبال کرده است. یعنی «این» به «مسیر تجربه» بر می‌گردد نه «اصول» یا به عبارت مترجم «آغازها». پس کاملاً مشخص است که مترجم بر اساس متن ترجمه‌ی انگلیسی معنای جملات را دریافته نه خودِ آلمانی.

۵۳ - کلمه‌ی «Bedingungen» را مترجم به تقلید از مترجم انگلیسی که «conditions» گذاشته است به راحتی «شرطها» گذاشته است. اما این کلمه مترادف کلماتی همچون Zustände، Verhältnisse، Ausdrucksweise، Hinsicht و امثالهم است که قدر مشترک معنی آنها چیزهایی مثل موقعیت‌ها، وضعیت‌ها، شرائط، نسبت‌ها، پس‌زمینه و امثالهم است. حال همان‌طور که اهل ادبیات می‌گویند، اگر جمع مکرر «شرائط» را بیاوریم برای اشاره به وضعیت‌ها درست و معنی‌دار هست، اما «شرط» خیلی فرق دارد و اگر شرائط را جمع «شرط» بفهمیم غلط است. اینجا منظور شرط نیست، بلکه موقعیت‌ها و شرائط مراد است. البته بیشتر نظر به سیاق جمله می‌خورد که منظور نسبت‌ها و رابطه‌ها باشد. چون از معانی روشن «Bedingungen»، نسبت‌ها و رابطه‌های پس‌پشت و بالاتر است. لذا معنی راحت جمله این است که ما در

مسیر تجربه به سوی نسبت‌های پنهان و بالاتر حرکت می‌کنیم و یعنی به سوی آن شرائط و موقعیت‌ها و وضعیت‌هایی که در پس‌زمینه‌ی تجربه‌اند.

^{۵۴} - عبارت داخل جمله ساختی ادبی دارد و شبیه به همان جمله‌ی مثلی فارسی است که «اقتضای طبیعت‌اش این است». اما ما گفتیم که «طبیعت» در متن فلسفی خطرناک است که راحت بیاید. با این حال اینجا مترجم مختار است اگر حتماً شبیه به آن مثل فارسی ترجمه می‌کند بگوید «اقتضای طبیعت‌اش نیز این است» و حتی «طبیعت» بگذارد، زیرا اینجا در شکل ادبی‌اش طبیعت کاملاً دال بر همان طبع است. اما اگر توجهی به مثل ندارد نمی‌تواند به آن شکل ترجمه کند. زیرا لفظ «ایجاب می‌کند» یک لفظ کاملاً اشغال‌شده در متون فلسفی است. لذا ساخت خود عبارت باید درست دریابید، زیرا ترجمه‌ی تحت‌لفظی این است: «همان‌طور که طبع‌اش نیز با خود می‌آورد» که باید این را طوری ترجمه کند که کلمات از دست نروند و کلمه‌ای که در جایی اشغال شده است بر عبارات تحمیل نشود.

^{۵۵} - «Da» به معنای «وقتی» نیست به معنای «ازآنجاکه» است. این لفظ چند جمله را با هم پیوند می‌دهد و همان‌طور که خواهیم دید سبب به خطا رفتن ترجمه در فهم ساختارش شده است.

^{۵۶} - برای «gewahr» در اینجا «پی می‌برد» بسیار بهتر است تا «متوجه می‌گردد» (البته متوجه هم می‌شوند، نمی‌گردند!). حال نکته این است که گایر آن را «becmes aware» گذاشته است و مترجم بیشتر متوجه این ترجمه گردیده است که «متوجه می‌گردد» ترجمه کرده است تا «پی می‌برد» یا «تشخیص می‌دهد» یا امثالهم که معنای صریح‌تر کلمه است.

مشغله‌اش^{۵۷} همیشه باید ناتمام^{۵۸} بماند، چراکه پرسش‌ها هرگز متوقف نمی‌شوند،^{۵۹} ۶۰ خودش را مجبور می‌بیند^{۶۱} که به اصولی پناه ببرد که از هرگونه استفاده‌ی ممکن^{۶۲} از تجربه بیرون می‌زنند^{۶۳} و با این حال،

^{۵۷} - «Geschäft» به معنای «کار» نیست کار برای مثلاً «arbeiten» اشغال شده است. این به معنی «مشغله» است.

^{۵۸} - ناسرانجام؟! آخر چرا؟! گرت‌برداری در این حد؟! دست کم "بی‌سرانجام" می‌گذاشت. دقت شود نکته‌ی کلیدی‌ای در فن ترجمه وجود دارد که برای اینکه گرت‌برداری نشود از دو کلمه‌ی ناظر به هم که عبارتی را می‌سازند، اگر در معادل آن عبارت در فارسی یک کلمه فرق کرد باید یک کلمه فرق کند و نیازی نیست هر دو کلمه منطبق ترجمه شوند. مثلاً ما به فارسی نمی‌گوییم «کار و مشغله‌ی فردی بی‌سرانجام ماند» می‌گوییم «کار و مشغله‌اش ناتمام ماند». پس کلمه دوم را تغییر می‌دهیم تا گرت‌برداری نشود. بسیاری از ناخوانی‌های ترجمه‌ها به خاطر عدم رعایت این قاعده است. مثال معروف «امتحان دادن» و «امتحان گرفتن» که در انگلیسی «دادن» و «گرفتن» برعکس به کار می‌روند و ما باید کلمات دوم را تغییر دهیم. حال اینجا برای لفظ «unvollendet» لازم نیست با معنی اصلی‌اش چونان «ناتکمیل» بیاید (که معنای تحت‌لفظی‌اش «ناسرانجام» هم نیست!) عبارت «ناتمام» نظر به «مشغله» رسا خواهد بود.

^{۵۹} - برای کلمه «aufhören» به معنی «stop» در اینجا «متوقف» طبیعتاً رساتر است.

^{۶۰} - دو خط تیره، در متن آلمانی نیست. ضرورتی هم در ترجمه برای آن نیست اگر جمله درست ترجمه شود. بنگرید به پی‌نوشت بعدی.

^{۶۱} - چون کلمه «Da» به «وقتی» ترجمه شده است نه «از آنجاکه»، مترجم نقش این عبارت را نفهمیده است که توضیحی است نه متعرضه. لذا بی‌جهت آن را میان دو خط تیره گذاشته است و ساختار اصلی جمله را از بین برده است.

^{۶۲} - کلمه‌ی «genötigt» مشخصاً به معنای «مجبور شدن» است نه الزام که خودش دلالات و استلزامات معنایی دیگری دارد که مراد جمله نیست.

^{۶۳} - با عدم ترجمه‌ی این «از»، عبارت کاملاً غلط شده است. نمی‌گوید «همه‌ی کاربردهای توانستنی تجربه» می‌گوید «هر استفاده‌ی ممکن^{۶۴} از تجربه». این نیز خطای بسیار عجیبی است.

^{۶۴} - کلمه‌ی «überschreiten» لفظی دیگر شبیه همان کلمه‌ی «übersteigen» در بالاست. معنای «تخطی کردن»، «متجاوز شدن از»، «بیرون زدن»، «بالغ شدن بر»، «گام فراتر نهادن» و امثالهم را می‌دهند. واژه‌ی «ترا گذشتن» را خود مترجم برای «transzendente» چونان «تراگذرنده» و دیگر مشتقات آن، اشغال و ذخیره کرده است. و این عدم یکدستی معادل‌ها را می‌رساند. اساساً «trans» - که حال بپذیریم «ترا» معادل آن است - خودش به معنای «انتقال» و «عبور از درون به بیرون» است. حال «تراگذشتن» یعنی چه؟ یعنی «عبور گذشتن»؟!

چنان نامشکوک^{۶۵} به نظر می‌رسد که عقل عمومی [یعنی عقل سلیم یا شعور متعارف] انسان^{۶۶} با آن [اصول]^{۶۷} در توافق است. او به موجب این امر^{۶۸}، غرقه‌ی تاریکی و تناقضاتی^{۶۹} می‌شود که^{۷۱} وی^{۷۲} درواقع^{۷۳} بنا بر^{۷۴}

^{۶۵} - «unverdächtig» به معنای نامشکوک است، «کنندگی» این نامشکوک از بهر چیست؟!

^{۶۶} - عبارت اصطلاحی «die gemeine Menschenvernunft» معادل عبارت انگلیسی «common human reason» به معنای عقل عمومی، یا عقل سلیم یا شعور متعارف انسانی است. به همین سبب گایر نیز آن را به «ordinary common sense» ترجمه کرده است یعنی «شعور متعارف معمولی». این ترمی بسیار کلیدی در تفکر کانت است و ترجمه آن به «خرد عادی» کاری غیرعادی است.

^{۶۷} - کلمه‌ی «damit» قیدی است که به معنی «با آن» است و در خدمت فعل «steht» است یعنی «همراه یا موافق با چیزی بودن». یعنی ناظر به ضمیری نیست که «آنها» بیاید لذا به تلویح دال از «اصول» است که باید داخل علامت [] بیاید.

^{۶۸} - قید «Dadurch» به معنای «به موجب این امر»، «بر این اساس» و امثالهم است. «از این راه» کاملاً غلط است و نارسا.

^{۶۹} - «آخشیج» در فارسی به معنای «عنصر» است و هیچ ربطی به معنای کلمه‌ی «Widerspruch» ندارد که معنای بسیار واضح «تعارض» و «تناقض» و «ناسازگاری» را دارد. بخواهیم و سواس به خرج بدهیم، باید این کلمه را تجزیه کنیم. کلمه‌ی «Widersprüche» از دو رکن «Wider» و «sprüche» ترکیب شده است و اولی در انگلیسی به معنای «contrary، against» و غیره است و دومی به معنای «patter، claims» و امثالهم. پس اگر بخواهیم معادلی برای آن بسازیم چیزی شبیه به «نقیض‌گویی»، «ضدگویی» و «پادگویی» و امثالهم می‌شود و ربطی به «آخشیج» ندارد. از حیث مفاد این کلمه در آلمانی نیز مترادف کلماتی مثل «Widerstand, Gegensatz, Oppositionspartei, Gegensätzlichkeit» است که همه معادل «contradiction» هستند که گایر به کار برده است. لذا آخشیج‌گویی در اینجا یعنی «عنصرگویی» که به فردی مثلاً برگردیم بگوییم «چرا داری عنصرگویی می‌کنی؟!» (که قطعاً ما را به جرم مصرف بی‌رویه به برره تبعید می‌کنند). لذا نپنداریم هر کسی کلمه‌ی غریبی به کار برد، حتماً کارش دقیق است.

^{۷۰} - به یک «ی» نیاز است که بتواند وصل دو جمله را انجام دهد.

^{۷۱} - اینجا «aus welchen»، «و» نیست که بعد «از آنها» جداگانه بیاید و جمله بعدی مستقل شود، موصولی است به معنی «که از آنها» یا «که با آنها» و یا «که بنا بر آنها».

^{۷۲} - ضمیر «sie» حذف شده. باید برای حفظ آهنگ و تأکید جمله بیاید.

^{۷۳} - «هرآینه» معادل «zwar» نیست. این واژه معادل ساده و روشن «درواقع» را دارد که به انگلیسی همان «indeed». هرآینه در فارسی در لغت‌نامه دهخدا به معنای ای همچون ناچار، لاعلاج، لابد، بی‌شک، بی‌دغدغه،

علی‌کل‌حال، در هر صورت، در هر حال، در همه‌ی احوال، به هروجه، البته، حتماً، همیشه و هرزمان است. حال هیچ کدام از اینها معادل «درواقع» نیست! بلکه معادل کلمات دیگری هستند که کاملاً با آن فرق می‌کنند و تماماً اشغال‌شده هستند.

۷۴ - ادامه‌ی همان «aus welchen» است که همان‌طور که دیدیم «بنا بر» ترجمه می‌شود. اینجا به صورت فعلی و بدون درک وجه موصولی به «نتیجه بگیرد» ترجمه شده است که خطای ساختاری است. همچنین «نتیجه‌گیری» یک مفهوم شدیداً مستقل را می‌رساند و مخاطب را دچار این تصور می‌کند که اصطلاح مربوطه‌ای در متن بوده است.

آنها، بسا تن بدهد^{۷۵} که خطاهایی پنهان باید جایی^{۷۶} در آن^{۷۷} اعماق^{۷۸} قرار گرفته باشند، لیک^{۸۰} خطاهای پنهانی^{۸۱} که او نمی‌تواند [آنها را]^{۸۳} کشف کند^{۸۴}، زیرا اصولی که او^{۸۵} استفاده می‌کند، از آنجاکه^{۸۶} وراي^{۸۷} مرزِ

۷۵ - «abnehmen» به معنای شل کردن، وادادن و تن دادن و در واقع پذیرفتن است. فعل اصلی است که با ترجمه‌ی غلط کلاً حذف شده است. زیرا فعل «نتیجه بگیرد» که با فهم غلط «aus welchen» بر جمله تحمیل شده بود جای آن را گرفته بود.

۷۶ - واژه «irgendwo» به معنای «جایی»، در جای مناسب در جمله قرار نگرفته است و عبارت بی‌معنای «می‌باید در جایی.. درین قرار داشته باشند» ترجمه شده است که مشخصاً کلمه «در جایی» در این عبارت حشو شده است. «در جایی درین قرار گرفته باشند» یعنی چه؟ «بن» اینجا مفرد و معین است که کجاست، دیگر کجای بن؟! از حیث ویرایشی نیز «در بن» به صورت «درین» آمده که من در نگاه نخست فکر کردم اسم جایی مثلاً در پایین شهر کانت اینا بوده است!

۷۷ - «zum» که در انگلیسی معادل «to the» می‌شود باید «در آن» ترجمه شوند. زیرا «the» اینجا کارکرد ضمیر اشاره را دارد که می‌شود «آن». بعلاوه کارکرد دیگری هم دارد که کلمه‌ی بعدی را به اسم جمع بدل می‌کند که می‌شود «اعماق». به پی‌نوشت بعدی بنگرید.

۷۸ - دیدیم که «جایی در بن» بی‌معنی است. اینجا حرف تعریف «the» یا «das» که در «zum» نهفته است آن را به اسم جمع بدل می‌کند می‌شود «اعماق». و عبارت زیبای «جایی در آن اعماق» به دست می‌آید.

۷۹ - «بن» کلمه‌ای اشغال‌شده است حتی در خود این ترجمه و اینجا نمی‌تواند برای این کلمه بیاید.

۸۰ - کلمه «aber» خاصه در اینجا به معنای «اما» و «لیک» است نه «هرچند». با این اشتباه، مترجم بقیه‌ی جمله را بد ترجمه کرده است. چون در موارد بعدی خواهیم دید که عبارت «خطاهای پنهان» باید سر جای خودش به جای ضمیری مفعولی بیاید که در حاق ساخت عبارت «die sie aber» نهفته است و نرود در جایی که در جمله نیست به شکل «این خطاها» بیاید.

۸۱ - اینجا از جاهایی است که بعد از اسم، ضمیر در فارسی باید دوباره به شکل همان اسم بیاید، زیرا بعد از «لیک» است و جمله را تقویت و روان می‌سازد و مشکل بی‌مفعولی جمله را حل می‌کند.

۸۲ - باید هر دو کلمه‌ی «خطاهای پنهان» به جای ضمیر بیایند نه «این خطاها».

۸۳ - اینجا فعل نیاز به مفعول ندارد جهت تأکید می‌توان در داخل [] آورده است.

۸۴ - عبارت به شکل «هرچند او نمی‌تواند این خطاها را کشف کند» ترجمه شده و درست‌اش این است: «لیک خطاهای پنهانی که او نمی‌تواند [آنها را] کشف کند». با آوردن «هرچند»، جمله عملاً پایان یافته و جمله‌ی بعدی بعد از نقطه کاملاً آمده است، در حالیکه بقیه‌ی جمله است و جمله هنوز تمام نشده و کاملاً می‌آید نه نقطه کاملاً. دو جمله کامل هر دو ترجمه را بخوانید نکته روشن می‌شود.

۸۵ - ضمیر جایی که نیاز نیست و حشو نیست و می‌تواند تأکیدی را هم برساند، نباید حذف شود.

همه‌ی تجربه می‌روند، دیگر هیچ^{۸۸} سنگ‌محک^{۸۹} تجربه‌ای^{۹۰} را تشخیص نمی‌دهند. آوردگاه این ستیزه‌های^{۹۱} بی‌پایان را^{۹۲} اکنون^{۹۳} متافیزیک^{۹۴} می‌نامند^{۹۵}.

۸۶ - «زیرا» و «چون» پشت سر هم آمده‌اند، نه تنها تکرار ممل است بلکه دومی به معنای «از آنجا که» است.

۸۷ - «über» و «hinausgehen» اینجا با هم به معنای «ورای چیزی رفتن» معادل «go beyond» است.

۸۸ - keinen در ترجمه نیامده است.

۸۹ - به باور من دلیلی نیست کلمه‌ی «Probierstein» کامل ترجمه نشود. آنها می‌گویند سنگ محک ما می‌گوییم محک. حال قرار نیست این را بر اصطلاح آنها تحمیل کنیم. این گریته‌برداری نیست. ما باید بدانیم که محک آنها سنگ بوده است. به خدا قسم.

۹۰ - چون قبل‌اش، «هیچ» آمده است، اینجا نمی‌توان کلمه «تجربه» را مطلق گرفت. یک «ی» نکره لازم دارد. «هیچ سنگ‌محک تجربه‌ای».

۹۱ - کلمه‌ای که یک ابرمعادل برای یک ابرمفهوم است، را ما نمی‌توانیم راحت برای یک کلمه‌ی معمولی به کار ببریم، وقتی چندین کلمه‌ی آزاد برای آن کلمه وجود دارد. «جدل» واژه‌ی حساسی است که معادل کلاسیک «پولمیک» است اینجا واژه «Streitigkeiten» نباید چنین کلمه‌ی پرباری را به خود اختصاص دهد. خواننده‌ی محقق‌ی که می‌خواهد دنبال این مفهوم در متن بگردد ممکن است به این جمله ارجاع دهد و بگوید «از نظر کانت متافیزیک اکنون عبارت است از انواع پولمیک‌ها و نه مثلاً ریتوریک‌ها یا پوئیک‌ها!» این خطای واقعاً بزرگی است.

۹۲ - با توجه به نادر بودن جمله‌ی مجهول در زبان فارسی تا جایکه ممکن است باید معلوم ترجمه کرد. و با یک حرف «را» این مهم حاصل می‌آید.

۹۳ - کلمه «nun» در متن در اول جمله نیامده و چون در حاق جمله به معنای تلویحی «این عصر و این زمانه» است بهتر است در جای مناسبی از جمله بیاید و تأکید مناسبی بیابد که آن معنای تلویحی را حتی المقدور برساند.

۹۴ - این معادل‌سازی کاملاً غلط است. مفهوم "گیتی" به معنای «عالم»، «دهر»، «روزگار» و غیره است و در فهم هم ریشه‌شناختی و هم زیسته‌ی کلمه، نهایتاً بتواند معادل «کاسموس» باشد نه «فیزیس» که عرب از آن «طبیعت» می‌فهمد.

۹۵ - فاعل محذوف می‌توانیم داشته باشیم بی‌آنکه جمله به نحو گریته‌بردارانه‌ای مجهول ترجمه شود و بگوییم «می‌نامند» نه «نامیده می‌شود».

سخنی با خواننده‌ی محترم متن فوق:

ای عزیز!

چیزی که کسی درباره‌ی سقراط ندانست، این بود که با شکستن بت دیگران، داشت خودش را می‌شکست در عین اینکه از خودش هم بت می‌ساخت. سقراط از تناقض نهایی در رنج بود. او در یک فرایند عجیب در عین شکستن بتِ دیگران، هم داشت به همانها بدل می‌شد و هم داشت خودش را هم می‌شکست. به همین دلیل فقط در آرزوی مرگ بود.

به هر حال، ما در نگرش طبیعی سوگیرانه فکر می‌کنیم و شما هم حین خواندن این متن در ذهن‌تان درگیر «عدد» بوده‌اید. جمله‌ی «او عددی نیست» در ذهن‌تان بوده است. مرجع این ضمیر «او» برای برخی علی‌نجات غلامی است و برای برخی ادیب‌سلطانی. علی‌نجات غلامی عددی نیست او فقط فلان و فلان است یا ادیب‌سلطانی عددی نیست او فقط فلان و فلان است. اما واقعیت این است که هر دو «عدد» هستند. شماره‌ای گم‌شده در بی‌نهایت اعداد. شاید علی‌نجات غلامی ۱۵۳/۳۸۴ باشد و شاید ادیب‌سلطانی حاصل ضرب ۴۲۸ در ۵۹۴۸۶۷۵ تقسیم بر ۵۴۳۷ بعلاوه ۲ باشد. پس اینها هر دو عددند. اگر نیک بنگری کسی که این وسط عددی نیست خود کانت است. کاری به این همه حاشیه و تحشیه نداشته باشید، یکی دو بار همین جملات‌اش را با دقت بخوانید. واقعاً چه گفته است؟! شما در طول زندگی‌تان چند بار به همین نکات فکر کرده‌اید و چونان چیزی معمولی از کنارش رد شده‌اید؟ این حرف‌ها اصلاً چرا باید مهم باشند؟ آیا واقعاً شما نمی‌توانستید به این چیزها فکر کنید؟ چطور نمی‌توانستید؟ خیلی ساده و معمولی است. پس این کانت است که عددی نیست و فقط گنده‌اش کرده‌اند. با این حرف‌های که زده است چه رازی را گشوده است؟ او که خودش می‌گفت هدف فیلسوف این است که چیزی را بداند که سقراط می‌دانست: هیچ. تنها چیزی که در این متن جالب است نظام‌مند و شجاعانه فکر کردن است. کاری که تک‌تک ما هم می‌توانستیم بکنیم. اما چرا نکردیم؟ چون ما آن "هیچ-فلسفه" را - به عبارتی شبیه به حرف دل کسی که به روح اعتقاد نداشت اما یکی از زیباترین روح‌های دنیا را داشت، یعنی مارکس - در صندوقی گذاشتیم و حول‌اش هزارتویی درست کردیم

و مقامات و مدارج و آئین، برای پاسبانی اش ساختیم. لاجرم الان هم من قهرمانی شده‌ام که در جنگی خونین از دهلیزهای دهشت گذشت و خودش را به صندوق رسانید و در صندوق را باز کرده و دارد می‌گوید: «آی مردم این پُر درون‌اش هیچ است!» و این بار لابد قرار است دوباره مردم جمع شوند و آن هیچ را از دستم بگیرند و داخل صندوق بگذارند و این بار اسم مرا بر رویش حک کنند! اما نه اجازه نمی‌دهم. داد می‌زنم «ای خلاق بدانید که این خلاق که همان خودتان باشید، دارند به شما دروغ می‌گویند!».

شما هر کدام کانتی هستید برای خودتان. کانت عدد نیست چون عددی نیست. و شما هم عدد نیستید چون عددی نیستید، درست مثل من، مثل کانت، مثل هر کس دیگری. شما هم می‌توانید فکر کنید. این بازی کلمات، این معبد دروغین فلسفه جلو فکر کردن شما را گرفته است. برای خودتان به هر چه که دلتان خواست فکر کنید. همان‌طور که کانت فکر کرد. متن‌ها را آن‌گونه بخوانید که دارید به درختان و کوه‌ها نگاه می‌کنید. آنها را تجربه کنید. خواندن هم بخشی از تجربه کردن است. مهم نیست تجربه شما چقدر دقیق است، مهم این است که به تجاربی که تابدین لحظه داشته‌اید وفادار باشید و صادقانه سخن بگویید. به مرور و گام به گام تجربه‌ها در مسیری گشوده و بی‌پایان دقیق‌تر و اشتراکی‌تر و مفاهیم‌پذیرتر می‌شوند، اگر درست قدم بردارید. من که به این خوبی ترجمه ادیب را نقد کردم خودم چرا ترجمه‌هایم هزار ایراد داشته است؟! واضح است، چون قوتم از دل حرکت از دل همان ضعف‌ها برآمده است. شجاعت داشتم در ملاء عام آزمون و خطا کردم. از تمسخر هیچ کمال‌گرایی نترسیدم. نوشتم و تصحیح کردم و گفتگو کردم و بهتر و بهتر شدم. تا به مقام شامخ خیریت دست یافتم و با مگس‌بودگی در آمیختم و فهمیدم که نادانم و نادان‌اند و باید بدانیم. اصلاً این عبارت «شجاعت استفاده از عقل خویش» که کانت می‌گوید، یعنی **جسارت خطا کردن در ملاء عام**. انسان‌های حقیر از افشای ضعفِ مراحلِ قبلیِ توسعه‌ی دیگران برای خود اعتبار می‌سازند. حتی علی‌نجات غلامی نیز در متن فوق از این قاعده مستثنی نیست او نیز اینجا حقیرانه عمل کرده است، و عمل‌اش حقیرانه می‌ماند اگر همین جمله که دارید می‌خوانید را نمی‌نوشت. و نشان نمی‌داد که هدف‌اش ابطال نفس این بازی است نه سود بردن از آن و افتادن درون آن. یک انفجار از درون که این خانه‌ی پوشالی را روی سر خودم و اهل‌اش خراب کنم. زین پس همه‌ی نوشته‌هایم را نقد کنید نشان بدهید که غلامی حتی معنی جمله‌ی ساده‌ای را هم نمی‌داند، یا ارجاع‌اش غلط است، او حتی زبان در حد گرامر هم نمی‌داند، کارش شیادی و دروغ محض است. ولی به یاد داشته باشید که همین غلامی با همین نواقص که شما می‌گویید کسی بود که از مقدس‌ترین ترجمه‌های‌تان به همان سبک خودتان در همان صفحه نخست در یک عدد فوق‌نجومی غلط و ایراد گرفت. و این برای خواننده این حقیقت را آشکار می‌کند که نفس این بازی یک دروغ بزرگ است. و هیچ کس مصون از خطا نیست و زبان‌آوری شرط واقعی دانش نیست. پس مطلوب اصلی حاصل است. این چیزی بود که از

اول می‌خواستم. رهایی خواننده از دام اعتبارها و اسنادها و بازگشت به خود چیزها و سنجیدن اعتبار کلام بر
مبنای منطق درونی خود کلام و نه هیچ چیز دیگر.

پاینده باشید

علی نجات غلامی